

مورخ ۴ دسامبر ۱۹۱۲ در انجمن تیا سونی ها در نیویورک: درباره وجود روح و لزوم تریت روحانی توسط مظاهر ظهور در هر دوره

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



ORIGINAL



AUDIO

مورخ ۴ دسامبر ۱۹۱۲ در انجمن تیا سونی ها در نیویورک:

درباره وجود روح و لزوم تربیت روحانی توسط مظاهر ظهور در هر دوره^۱

(خطابات جلد دوم، ص. ۳۳۳-۳۴۲)

هُوَاللّٰهُ

نفوسی که خبر از عالم حقیقت و تتبع در کائنات ندارند، اکتشاف حقایق نتوانند و تحرّی حقیقت نمایند. آن نفوس نظری سطحی دارند، جهل مجسمند و تقلید محض. آنچه از آباء شنیده اند، به آن معتقدند، ابدأً از خود نه دانش و هوش دارند و نه چشم و گوش. اعتماد بر حکایات و روایات نمایند و بر حسب افکار اجداد خویش رفتار کنند و همچو گان نمایند که سلطنت الهیه حادث است. چنین اعتقاد دارند که این عالم وجود شش هزار ساله یا هشت هزار ساله است و پیشتر خدا خلقی و سلطنتی نداشته. اگر چنین باشد، نعوذ بالله الوهیت حادث است، نه قدیم و حال آنکه مادام خدا بوده، خلق هم داشته. مادام نور بوده، مستنیر هم بوده، زیرا بدون مستنیر نور ظهور ندارد و بدون خلق خالقی مثبت نشود. الوهیت مقتضی خلق است. رازق باید مرزوق داشته باشد. تصور الوهیت بدون مخلوقات و کائنات مثل این است که تصور سلطنتی بدون کشور و لشکر نمائیم. پادشاه لابد کشور دارد. آیا ممکن است شخصی پادشاه باشد بدون مملکت و رعیت؟ این مستحیل است. اگر وقتی بوده که نه لشکری بوده و نه کشوری، چگونه می توان گفت پادشاهی بوده؟ پس لابد حق خلق داشته. در این صورت، چنانچه حقیقت الوهیت اول و آخری ندارد، خلق او نیز اولی و آخری نداشته و نخواهد داشت. همیشه خدا خالق و رازق بوده، همیشه محیی و معطی بوده. وقتی نبوده که صفات الوهیت و ربوبیت معطل بوده باشد. ابدأً تعطیل جائز نه. این خورشید به شعاع و حرارتش آفتاب است، اگر تصور کنیم که وقتی آفتاب شعاع و حرارت نداشته، باید بگوئیم از اصل آفتابی نبوده. مادام شعاع و حرارت نداشته، شمس نبوده. همین طور اگر

^۱ خطابه در انجمن تیا سونی ها - نیویورک ۴ دسامبر ۱۹۱۲ شب ۲۵ ذی حجه ۱۳۳۰

بگوئیم وقتی خدا مخلوق نداشته و مرزوق نداشته باید، بگوئیم خلّاتی نبوده و این انکار قدمت و دلیل بر حدوث ربوبیت است. این واضح است که این کائنات نامتناهی، این کارخانه قدرت، این فضای غیر متناهی و این اجسام عظیمه شش هفت هزار ساله نیست، خیلی قدیم است. اما این که در تورات ذکر شش هزار سال است، این معنی دارد، به ظاهر نیست. زیرا می فرماید خدا در هفت روز آسمان و زمین را خلق فرمود، با آن که قبل از خلق آسمان و زمین، آفتابی نبوده شرق و غربی وجود نداشته؛ چگونه بدون آفتاب روز تحقق یابد؟ پس معنی دیگر دارد.

مقصد این است که سلطنت الهیه قدیم است، نه حادث همیشه خلق داشته، کشور و لشکر داشته و خواهد داشت. لهذا فیض الهی و تجلیات او مستمر است، انقطاعی ندارد، چنانچه برای شعاع و حرارت آفتاب انقطاعی نیست. همچنین مظاهر مقدسه الهیه که مطالع فیوضات ربّانیه اند، همیشه بوده و هستند. و آن مظاهر مقدسه بجهت چه ظاهر می شوند؟ حکمت و نتیجه ظهورشان این است که در عالم انسانی صورت و مثال الهی ظاهر شود.

زیرا که حقیقت عالم انسانی حائز دو صورت است و دارای دو جنبه: یکی صورت و مثال الهی است و ثانی جهت جسمانی و جنبه شیطانی. چه که غیر از جسم انسان را حقیقتی است که آن را قالب مثالی یا صورت و خلقت ملکوتی می گویند. در حینی که انسان می گوید من دیدم من گفتم، آن کیست که می گوید من دیدم؟ واضح است که او غیر از جسم است. وقتی که فکر می کند، مثل این است که با خود مشورت می نماید، معلوم است حقیقت ثانویه هست که با او مشورت می کند، جسم نیست که به انسان رأی می دهد که این کار را بکنم یا نه، مضرّتش چیست و فوایدش چه. چه بسیار می شود که انسان در امری اراده قطعی می نماید و بعد به اندک تأمل و فکر، از آن امر منصرف می شود، چرا؟ به جهت این است که با حقیقتی مشورت کرده و ملتفت مضرّات آن امر شده، لهذا از آن منصرف گشته. از این گذشته، در عالم رؤیا انسان سیر می کند و حال آنکه جسم اینجاست اما روح سائر در شرق و غرب دنیا. آنکه سیر می کند کیست؟ او حقیقت ثانویه است. شخص مرده است، جسمش زیر خاک است، ولی روح انسان با او در خواب سؤال و جواب می نماید. آن کیست که انسان با او سؤال و جواب می کند؟ او حقیقت ثانویه است. پس در انسان غیر از جسم حقیقت دیگر است. مثلاً جسد ضعیف می شود، اما آن حقیقت بر حالت واحد است جسم فربه می شود و حقیقت بر حال واحد ماند. جسد ناقص شود و حقیقت بر حالت اولیه مشاهده شود جسم انسان در خواب مثل مرده است، ولی آن حقیقت در سیر و حرکت است ادراک دارد، گفتگو می نماید و اکتشاف اموری می کند. آن حقیقت قالب مثالی است و هیكل ملکوتی، نه جسم عنصری. کاشف حقایق است و مدرک اشیا. اکتشاف علوم و فنون و صنایع می کند، قوه برقیّه و سائر قوا را تسخیر می نماید. و با شرق و غرب عالم در آن واحد مخابره می کند. واضح است که این جسم و جسد نیست اگر جسد بود، بایستی در حیوان هم نمونه این کمالات باشد زیرا حیوان با انسان در جمیع قوی مشترک است.

پس آن قوه حقیقت ثانویه ای است که کاشف حقایق اشیا است، محیط بر کائنات است واقف اسرار است، هادی ملکوت است و رهبر اهل ناسوت. آن حقیقت است که انسان را از حیوان ممتاز نماید، لکن این حقیقت ما بین عالم الهی و رتبه حیوانی است. اگر قوه ملکوتیه غلبه نماید، حقیقت انسانی اشرف مخلوقات شود و دارای صورت و مثال الهی گردد و اگر جهت حیوانیه غالب آید، از حیوان پست تر شود، چه که حالات و شئون حیوانیه در انسان ظهورش بیشتر و مضرّاتش شدید تر است، مثل غضب و شهوت و منازعه بقا، جنگ و جدال، خدعه و تزویر، حرص و طمع از نقائص عالم انسانی و خصائص عالم حیوانی است. مثلاً مانند روباه، انسان بی تربیت مکار است. در حیوان حرص است، در انسان هم هست. در حیوان تعدی و شهوت است، در انسان هم هست. زیرا حقیقت انسانیّه جامع است، لذا آنچه در حیوان است، ظهورش در انسان اشدّ است و آن مقتضیات عالم طبیعت است و ظلمات نقائص که سبب ذلت کبری است و بلیه عظمی. و از جهت دیگر در انسان کمالات و فیوضات الهی است که سبب سعادت سرمدی است و مایه عزّت ابدی، مانند عدل و وفا، صدق و صفا، حکمت و تقی، رحم و مروّت، محبّت و مودّت، رفعت و معرفت که به سبب این کمالات، انسان احاطه به حقائق اشیا نماید و کشف اسرار کند.

پس حقیقت انسانیّه بین ظلمت و نور است و دارای سه صورت: صورت ملکوتی صورت انسانی و صورت طبیعی. صورت طبیعی ظلمت اندر ظلمت است و مایه زحمت و ذلت و سبب نزاع و جدال و حرب و قتال. اما صورت ملکوتی که منتهای رتبه عالم انسانی است، نور علی نور است و وسیله حصول سعادت عظمی و مراتب صلح و صلاح و عزّ و علا. مظاهر مقدّسه الهیه به جهت این ظاهر شدند که ظلمات عالم حیوانی را به انوار صفات ملکوتی زائل فرمایند و نقائص عالم طبیعت را به کمالات الهیه مبدل کنند تا جهت ملکوتی غالب آید و صورت و مثال الهی در عالم انسانی جلوه نماید، نورانیت الهی و فضائل رحمانی ظاهر شود. پس این مطالع مقدّسه، مربّی عالم وجودند و معلّم عالم انسانی. نفوس بشری را از ظلمات ضلالت و غفلت و نواقص و ردائل عالم طبیعت نجات دهند و به فضائل و خصائل روحانیّه دلالت کنند جاهلند، عالم گردند؛ حیوانند، انسان شوند، درنده اند، فرشته گردند؛ ظالم و متکبرند، عادل و خاضع شوند؛ تا انسان زمینی آسمانی شود، ناسوتی ملکوتی گردد، طفل رضیع مقام بلوغ یابد، فقیر و ذلیل غنی و عزیز شود. خلاصه اگر ظهور مظاهر مقدّسه نبود، جمع بشر در صقع حیوان بودند، بلکه پست تر. البته اگر اطفال بشر تربیت نشوند، در مدارس داخل نگردند، بدون مربّی جاهل و نادان مانند. و اگر تلال و جبال بحال طبیعی گذارده شود، جنگل و آجام گردد، اثمار آبدار بیار نیارد و فوا که طیبه ندهد. اما چون در تحت تربیت باغبان در آید، ازهار و اثمار لطیفه دهد، فیض و برکت کلیّه حاصل نماید. پس عالم خلقت به مقتضای طبیعت جنگل و خار زار است و مظاهر مقدّسه باغبان الهی و مربّی عالم انسانی که به تربیت عالم وجود پردازند تا اشجار نفوس سرسبز و خرم ماند، لطافت و نظافت یابد و اثمار طیبه دهد، سبب زینت حدائق انسانیّه گردد.

لذا این فیض الهی و تربیت ربّانی مستمرّ است، نمی شود که این فیض عظیم منقطع گردد و این جلوه رحمانی تمام شود، شمس حقیقت همیشه در غروب باشد، غروبی که آن را طلوعی در پی نباشد، مماتی که او را حیاتی از عقب نیاید. آیا این سزاوار عالم الهی و شمس حقیقت است که در غروب ابدی ماند و از تربیت عالم وجود ممنوع؟ لا و الله، وجود شمس برای افاضه است، چگونه غروب دائمی نماید و فیض او انقطاع جوید؟ بلکه فیض او مستمرّ است آفتابش همیشه طالع است و آثارش دائم و ظاهر، نسیمش مدام در مرور است و الطاف و مواهبش در بروز و ظهور.

لذا باید همیشه منتظر و امیدوار بود و متوجّه ملکوت فیوضات پروردگار که به ظهور مظاهر مقدّسه، عالم بشر فیض جلیل اکبر یابد، جهان جهان دیگر شود و عالم امکان غبطه جنّت و رضوان گردد. اما ظهور مظاهر الهیه باید به اکل صورت باشد و به اعظم شئون و کمالات ظاهر شود، یعنی با قوتی الهی و نفوذی آسمانی تا ممتاز از سائرین باشد و در جمیع صفات و آثار اولی و اقدم. مثل این که آفتاب از جمیع ستاره ها ممتاز است. هر چند در مقام خود، کواکب و نجوم نیز روشن اند و در لیلی درخشانده، اما شمس را تابش دیگر است و تأثیراتش برتر. باید مظهر فیض الهی نیز چنین باشد تا ثابت شود که معلّم الهی است و مربّی عالم انسانی، شمس حقیقت است، اعظم تجلّی است، و اوّل جلوه آسمانی. تابش و تأثیراتش به ذات خود است، نه اکتساب از نفوس بشری، و الا باید بگوئیم کمالاتش مأخوذ از سائرین است. چگونه می شود شخصی را که دیگران تربیت کنند، او مربّی عالم انسانی شود؟ مظهر فیض الهی باید مستقل باشد، نه مستظّل؛ مربّی باشد، نه مربوب؛ کامل باشد، نه ناقص؛ غنی از ماسواه باشد، نه محتاج تربیت اهل دنیا؛ جامع جمیع کمالات باشد، نه محدود و محصور؛ تا بتواند نوع بشر را تربیت کند، ظلمات جهل و نادانی را زائل نماید، به قوه الهیه عالم را عالم دیگر نماید، صلح عمومی را ترویج کند، وحدت عالم انسانی را مروج باشد، ادیان مختلفه را متحد سازد.

لذا امید چنان است که الطاف و مواهب ربّانی ظهوری شدید یابد، انوار شمس حقیقت دیده های ما را روشن کند، دلها را نورانی نماید، ارواح را مستبشر سازد، هم عالیّه بخشد و حیات ابدیه دهد تا به منتهی رتبه عالم انسانی نائل گردیم. من نه ماه است در امریکا در اغلب شهرها در کنّاس و مجامع عظمی صحبت کرده ام، نفوس را به وحدت عالم انسانی متذکّر نموده، جمیع را به الفت و یگانگی نوع انسان خوانده ام. فی الحقیقه نهایت رعایت را از اهالی امریکا دیدم. الحق ملّت امریکا ملّت نجیبه است، استعداد هر کمالی دارد و تحرّی حقیقت نماید. و حال عزم حرکت دارم، فردا می روم. لذا خدا حافظی می کنم و از برای شما تأییدات آسمانی می طلسم و عزّت ملکوتی و حیات ابدی می خواهم تا به منتهای مقامات عالم انسانی رسید. و نهایت ممنونیت را از شما ها دارم، هیچ وقت شما را فراموش نخواهم کرد، بلکه همیشه به درگاه الهی تضرّع و زاری نمایم و شما را توفیق رحمانی و برکت و فیض آسمانی جویم.

